

ابعاد و صور تلازم حق و تکلیف در اسلام با رویکردی بر دیدگاه امام خمینی (س)

ابوالفضل فخر الاسلام^۱

محمود قیوم زاده خراقی^۲

عباسعلی حیدری^۳

چکیده: برخلاف تبلیغات مدعیان غربی دفاع از حقوق شهروندی که دین را فقط تکلیف محور، محدودیت آور و سلب کننده آزادی انسان معرفی می کنند، دین مبین اسلام نگاهی فراتر از نگاه بشری به حقوق و تکالیف شهروندی داشته و با جامع نگری و در نظر گرفتن ابعاد وجودی و نیازهای مادی و معنوی انسان، خلعت کرامت را تنها بر قامت او می پوشاند. بر این اساس، اسلام همه حقوق انسانی اعم از فردی و اجتماعی، مدنی و قضایی و فرهنگی، امنیت و آرامش، آسایش و رفاه همه مردم را تبیین و حدود و ثغوری برای آنها تعیین کرده و به ازای حقوق، تکالیفی را به عنوان بایدها و نبایدها و احکام دینی مشخص نموده است. در این پژوهش با بررسی و تبیین ترابط و تلازم حق و تکلیف و ابعاد به هم پیوستگی آن دو در اسلام با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، نتیجه حاصل می شود که دین اسلام بزرگترین حامی و واضع حقوق شهروندی است و وضع تکالیف و مجموعه بایدها و نبایدهای دینی برای تأمین و حفظ حقوق انسانی بوده و ابعاد تلازم حق و تکلیف در آن از جامعیت کامل برخوردار است تا باعث عروج آدمی به مقام عالی انسانی و معنوی و مشرف شدن او به مقام خلیفه الهی گردد.

کلیدواژه‌ها: حق، تکلیف، تلازم، حقوق شهروندی، اسلام، امام خمینی.

۱. دانشجوی دکترای فقه و مبانی حقوق و اندیشه امام خمینی (ره)، گروه الهیات، دانشکده علوم انسانی، واحد خمین،

E-mail: shams.aftab94@gmail.com

دانشگاه آزاد اسلامی، خمین، ایران.

۲. استاد تمام، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران. (نویسنده مسئول)

E-mail: maarefteacher@yahoo.com

۳. استادیار، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.

E-mail: aa-heidari@iau-arak.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۵/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۴/۳

پژوهشنامه متین/سال بیست و یکم/شماره هشتاد و دو/بهار ۱۳۹۸/صص ۱۲۹-۱۰۵

مقدمه

خداوند در قرآن بنی آدم را از ابتدای خلقت با عبارت «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء: ۷۰) مورد تکریم قرار داده و همه امکانات عالم را مسخر او ساخته و با در اختیار گذاشتن خشکی و دریا، روزی پاکیزه را برای انسان مقرر داشته و بدین وسیله او را بر بسیاری از موجودات برتری داده و گل سرسبد موجودات معرفی کرده است (مکارم شیرازی و دیگران ۱۳۶۷ ج ۱۲: ۱۹۶). همه این امتیازها و حقوق برای انسان، عطیه و هدیه الهی است و کسی نمی تواند آن را از انسان بگیرد؛ برای آن که خداوند وقتی خلعت کرامت را تنها بر قامت انسان می پوشاند، نگاه همگانی به موضوع دارد و شامل هر نژاد، جنس و زبان می شود و تفاوتی بین آن ها قائل نیست. البته لازمه حفظ کرامت انسانی، رعایت حقوق افراد در اجتماع بشری و تعهد سپاری در عدم تخطی از آن است که با عنوان تکلیف از آن یاد می شود؛ بنابراین صاحب شریعت خواسته است تا انسان برای دریافت حقوق خود ملزم به رعایت تکالیفی گردد، به همین جهت او را مکلف کرده تا حقوق خود را احیاء کند. با این وصف بازگشت انجام تکالیف الهی به احیای حقوق انسانی است. دین مبین اسلام، حقوق و تکالیف را باهم تبیین نموده است، یعنی هر جا سخن از حق می شود تکلیفی هم در مقابل آن هست و اگر انفکاک می فرض شود، فقط در ارتباط با خداوند سبحان قابل فرض است. به عبارت منطقی، مفهوم حق و تکلیف از مفاهیم متضایفان هستند. روی دوم سکه داشتن حق، وجود تکلیف در طرف مقابل است، مانند حق والدین و تکلیف فرزندان (مظفری ۱۳۸۹: ۱۲۰).

از منظر دیگر، حقوق بدون تکلیف امری نامأنوس و بی مصداق است و دین آفرین همان انسان آفرین است و انسان آفرین به حقیقت انسان و مصالح و منافع او آگاه است، از این رو برای تضمین حقوق در راستای احیای منافع و مصالح انسان، تعالیم و تکالیفی تدوین نموده و در مجموعه ای به نام دین عرضه کرده است تا بشر به حقوق خود دست یابد. همه باید ها و نبایدها و حلال ها و حرام های شرعی که از آن به تکالیف دینی تعبیر می شود، برای احقاق حقوق انسان ها بوده و همواره بین حق و تکلیف تلازم وجود دارد.

ضرورت تحقیق

مسئله حقوق شهروندی^۱ و حقوق بشر^۲ که در چند دهه اخیر مورد توجه سازمان های بین المللی و دولت ها و ملت ها قرار گرفته، هم اکنون به ابزاری در دست قدرت های استکباری تبدیل شده

-
1. Citizenship rights.
 2. human rights.

است که هر آنچه آنان حقوق بشر و شهروندی می‌نامند، می‌بایست در تمام دنیا اجرایی شود. به همین دلیل ضرورت و اهمیت تحقیق در شرایط کنونی جهان دوجندان می‌شود تا حقوق شهروندی در اسلام که به‌عنوان آخرین و کامل‌ترین دین الهی است، همراه با تکالیف شهروندی با دقت بیشتری برای اثبات این حقیقت، به جهانیان تبیین گردد که نگاه اسلام به حقوق و تکالیف شهروندی فراتر از نگاه بشری بوده و با جامع‌نگری و در نظر گرفتن ابعاد و سعه وجودی انسان است. ضرورت دیگر، پاسخ به مدعیان حقوق بشر امروزی است که به نفی حق محوری دین پرداخته و با استدلال‌های غلط، اتهاماتی را به دین روا می‌دارند که اولاً ادبیات حاکم بر دین، یعنی بایدها و نبایدها مختص نظامات تکلیف‌مدار است نه حق محور، ثانیاً رابطه دین و صاحب‌شریعت با مردم، ارتباط مولا با عبد است و این دقیقاً سیستم عبد محور و تکلیف‌مدار است، ثالثاً مجازات دنیوی و اخروی دین مشتمل بر تخلف از دستورهای دینی است که در قلمرو تکلیف تبیین شده، نه در قلمرو حق و رابعاً دین توانایی استیفای همه حقوق بشر را ندارد که می‌توان با استفاده و تحقیق از منابع دین اسلام و با استدلال‌های منطقی در ابطال این اتهامات، در این شرایط جواب مناسبی را تبیین نمود و درنهایت ضرورت انجام این تحقیق در جهت اثبات ابعاد و صور تلازم حق و تکلیف در اسلام با رویکردی بر دیدگاه امام خمینی است که در نوع خود بدیع است.

تعریف واژه‌ها و مفهوم‌شناسی:

در این تحقیق واژه‌های کلیدی عبارتند از: حق، تکلیف، تلازم و حقوق شهروندی که به ریشه‌یابی و مفهوم‌شناسی آن‌ها اشاره می‌گردد:

الف) حق:

حق در فرهنگ لغات به معنای ثبوت، ضد باطل، صدق، وجوب، شایسته، یقین پس از شک، حزم، احاطه، امر مقتضی، مال، قرآن، خصومت، نصیب و بهره، حکم مطابق با واقع و موجود ثابت است (ابن منظور ۱۴۰۵ ج ۱۰: ۵۴-۴۹؛ انیس و منتصر ۱۳۷۲ ج ۱: ۱۸۸؛ جوهری ۱۳۹۹ ج ۴: ۱۴۶۱-۱۴۶۰)؛ وجود ثابتی که انکار آن روا نباشد، یعنی معادل هستی پایدار است (جوادی آملی

۱. همچنین ر. ک. به: (فراهیدی ۱۴۰۵ ج ۳: ۶؛ عسکری ۱۴۱۲: ۱۹۴-۱۹۳؛ ابن فارس ۱۴۰۴ ج ۲: ۱۹-۱۵؛ مرعشلی ۱۹۷۴ ج ۱: ۲۸۱؛ ابن عباد ۱۴۱۴ ج ۲: ۲۸۸-۲۸۶؛ رضا ۱۳۷۷ ج ۲: ۱۳۳؛ فیروزآبادی ۱۴۱۲ ج ۳: ۳۲۲-۳۲۳؛ راغب اصفهانی ۱۳۶۲: ۲۵؛ فیومی ۲۰۰۱: ۲-۱، ۱۴۴، ۴۳؛ زبیدی ۱۳۰۶ ج ۶: ۳۱۶-۳۱۵؛ شرتونی لبنانی ۱۸۸۹: ۲۱۵).

۱۳۹۳: ۷۴). در ادب پارسی به معنای درست، راست، سزاوار و عدل آمده است (کاتوزیان ۱۳۸۰: ۳۷۰). لغت‌نامه‌ها این واژه را به معنای امتیاز آورده‌اند و می‌گویند امتیاز، عبارت است از تبلور عنصر یا عنصری از توانایی بهره‌گیری فرد یا جمعیتی از آن چیزی که سزاوار آن است (دهخدا ۱۳۷۰ ج ۱: ۳۵۲).

از منظر دیگر واژه حق، اختیارات، توانایی‌ها و قابلیت‌هایی است که به‌موجب قانون، شرع و عرف، قراردادی برای انسان‌ها لحاظ شده و در اصطلاح، قواعد و مقرراتی است که روابط انسان‌ها را با هم در حقوق فردی و اجتماعی و روابط بین حاکمان و مردم را در حقوق عمومی و اساسی تنظیم می‌کند.

مفهوم حق در اسلام و قرآن مفهوم اعمی است که پایه و اساس همه حقوق انسانی را در ارتباط با ذات حق تعریف می‌کند و همه خیرات و برکات و انوار در حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها از احقاق حقوقی سرچشمه می‌گیرد که بنیان آن معرفت و محبت الهی و کمال ارتباط به ذات ربوبی است.

(ب) تکلیف:

تکلیف از ریشه کَلَفَ به معنای امر کردن به چیزی است که انجام آن دشوار است (طریحی ۱۳۷۵ ج ۵: ۱۱۵). در اصطلاح و فرهنگ دین، تکلیف به فرمان الهی اطلاق می‌شود.

در تعریف فقهی تکلیف آمده است که خطاب شارع به انجام دادن یا ترک کاری و یا تخیر بین آن دو و در اصطلاح شامل وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه می‌شود (هاشمی شاهرودی ۱۴۲۶ ج ۲: ۶۱۰).

البته برخی بزرگان با افقی عارفانه به تکلیف نگر بسته و مکلف شدن انسان در زمان تکلیف را به‌نوعی حضور و تشریف به بارگاه ذات ربوبی تعبیر کرده‌اند. رضی‌الدین علی بن طاووس حلی با توجه به حکمت تکلیف، آن را نشأت گرفته از نیاز طبیعی انسان دانسته و بزرگ‌داشتی از سوی ذات باری در حق بشر می‌داند (حلی ۱۴۱۸: ۲۴۸). امام خمینی در این باره می‌گوید: «تمام تکالیف الهیه الطافی است الهی و ما خیال می‌کنیم تکالیفی است. همه‌اش الطاف است» (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۳: ۲۳۷).

1. Points.

2. duty(responsibility).

(ج) تلازم:

کلمه «تلازم» مصدر ثلاثی مزید و از باب تفاعل و دال بر رابطه دوطرفه میان دو فاعل است؛ اصل این باب آن است که در میان دو کس باشد. تلازم در لغت نامه‌ها به معنی همراه بودن، به یکدیگر وابسته بودن، در میان همدیگر درآمدن و داخل شدن و لازم هم بودن است (معین ۱۳۸۶: ۴۵۸). تلازم در اصطلاح خصوصیتی بین دو چیز است که هر یک دیگری را لازم سازد؛ یعنی هر یک پل یا مسیری حتمی برای رسیدن به دیگری باشد، به گونه‌ای که (دو ظرف ملازمه) از هم جدا نباشند و یکی بدون دیگری یافت نشود. تلازم یا ملازمه به معنای لزوم طرفینی میان دو چیز است.

(د) حقوق شهروندی:

منظور از حقوق شهروندی کلیه حقوقی است که یک شهروند بر اساس قوانین و مقررات و ارزش‌های مشترک در یک کشور از آن برخوردار است. این حقوق به‌ویژه در ارتباط دولت و دولتمردان، شهروندان و آحاد جامعه مدنظر است که باید از طرف گروه نخست مورد رعایت و احترام قرار گیرد (احمد پور ۱۳۸۷: ۱۴۲-۱۱۹).

بر این اساس حقوق شهروندی یک مفهوم نسبتاً وسیع بوده و شامل حقوق فردی، اجتماعی، سیاسی، مدنی، فرهنگی و اقتصادی است که چگونگی روابط بین مردم و دولت و ارکان حکومت و حقوق و تکالیف آن‌ها را در برابر یکدیگر تنظیم می‌کند و همه این‌ها به‌منظور رعایت و حفظ حقوق افراد جامعه در بخش کلان و در چارچوب قانون اساسی کشور است.

تلازم حق و تکلیف در اسلام

از آنجایی که اسلام آخرین و کامل‌ترین دین خداوند است، با اندک تأملی در آموزه‌های دینی از جمله؛ قرآن کریم، نهج‌البلاغه و رساله حقوق امام سجاده^(ع) تا احادیث مأثوره از معصومان علیهم‌السلام و متون فقهی و معارف اسلامی، این نکته به اثبات رسیده که اسلام همه حقوق انسانی اعم از فردی و اجتماعی، مدنی و قضایی و فرهنگی، امنیت و آرامش، آسایش و رفاه همه ملت و بشریت را تبیین و حدود و ثغوری برای آن‌ها تعیین کرده و به ازای حقوق، تکالیفی را به‌عنوان بایدها و نبایدها و احکام دینی مشخص نموده است.

از منظر اسلام، نه تنها انسان، بلکه هر موجودی به میزان حیطة وجودی خود، دارای حق است و انسان که واجد گسترده ترین قلمرو وجودی در این عرصه خاکی است، از حقوق بیشتری برخوردار است؛ چراکه انسان مخلوق ویژه خداوند است که با خصلت‌ها و استعداد‌های گوناگون خود از سایر موجودات به طور کامل متمایز است. در قرآن کریم ۶۵ بار از انسان یاد شده (عبدالباقی ۱۳۶۴: ۹۳) که او را در میان دو بی‌نهایت توصیف نموده؛ «انسان، موجود متحرک است؛ از مرتبه طبیعت تا مرتبه غیب تا فنا در الوهیت» (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۷: ۳۳۸).

در نگاه اسلام، از سوی خداوند برای انسان حقوق و تکالیفی معین شده است که از جامع‌نگری و شناخت ابعاد وجودی انسان برخوردار است و کسی جز صانع انسان بر این ابعاد احاطه کامل ندارد؛ پس تعیین‌کننده حقوق و تکالیف باید محیط بر او و عالم به نیازهای انسان باشد؛ بنابراین عقل حکم می‌کند این خالق انسان است که می‌تواند حقوق و تکالیف و ابزار و اسباب وصول به آن را برای او تعیین کند. به طور نمونه در مقدمه کتاب *سِرِّ الصَّلَوة* امام خمینی در توصیف راز نماز که از تکالیف روزانه انسان است، آمده است آن موجب تعالی انسان و رسیدن به کمال انقطاع و اوج کرامت و بندگی که بزرگ‌ترین حق انسان است می‌شود (امام خمینی ۱۳۷۷: ۱۰).

امام خمینی^(ع) با تأکید بر حقوق مردم به هر دو موضوع یعنی حق و تکلیف عنایت ویژه دارد. در واقع اگر امام از تکالیف و وظایف مردم در حکومت سخن می‌گوید، به طور قطع بیش از آن از حقوق آنان و تکلیف دولت اسلامی نیز گفته است. به عنوان نمونه امام در مورد تلازم حق و تکلیف متقابل دولت و ملت می‌گوید:

همه می‌دانید و باید بدانیم مادامی که ملت، پشتیبان مجلس و دولت و قوای مسلح هستند و دولت و مجلس و قوای مسلح در خدمت ملت بویژه قشرهای محروم می‌باشند، و جلب رضای خداوند را در این خدمت متقابل، می‌نمایند، هیچ قدرتی توانایی آسیب رساندن به این نظام مقدس را ندارد، و اگر خدای نخواستہ یکی از این دو یا هر دو از خدمت متقابل دست بردارند شکست جمهوری اسلامی و اسلام بزرگ، اگر چه در دراز مدت، حتمی است. بنا بر این، ترک این خدمت متقابل که به شکست اسلام و جمهوری اسلامی منتهی می‌شود از بزرگترین گناهان کبیره است که باید از آن اجتناب شود، چنانچه این خدمت از واجبات بزرگ است که باید به آن قیام نمایند (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۱۷: ۳۹۱).

در حقیقت امام خمینی معتقد است مردم بنا بر موقعیت، عملکرد و تکالیفی که در سطح جامعه دارند، از یک سری حقوق بهره‌مند شده و مکلف به اجرای برخی تکالیف شده‌اند. این

نوع رابطه حق و تکلیف رابطه تعامل گرایانه دارد که کارگزاران با توجه به مبانی، انگیزه‌ها و اهدافی که در پی آن هستند، نسبت به آن اقدام می‌کنند؛ به طور کل شکل‌گیری حقوق شهروندی در اندیشه امام خمینی برگرفته از مسئله حق و تکلیف در دین مبین اسلام است.

در دیدگاه اسلام، شهروند در قبال حقوق شهروندی می‌بایست تکالیف و مسئولیت‌هایی را بپذیرد، به طوری که می‌توان گفت حقوق و تکالیف آن چنان به هم آمیخته‌اند که هر حقی با تکلیفی به وجود می‌آید تا جایی که حضرت امیرالمؤمنین علی^(ع) فرموده‌اند: «کسی را حقی نیست، جز آن که بر او نیز حقی است و بر کسی حقی نیست، جز آن که او را نیز حقی است. اگر بتوان کسی را یافت که حق دارد و تکلیف ندارد، آن کس تنها خدای متعال است و نه مخلوقات او» (نهج البلاغه: خطبه ۲۱۶).

به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران، تمام سخن فلسفه حقوق اسلامی در حوزه حقوق شهروندی در همین کلام امیرالمؤمنین علی^(ع) نهفته است. توضیح آن که در این تعامل حقوق جمعی، کسی نیست که تنها تکلیف داشته باشد و کسی هم یافت نمی‌شود که تنها حق داشته باشد (جاوید و انواری ۱۳۸۹: ۷۰). لذا به دنبال بحث حق و حقوق، با مفهوم تکلیف و تکالیف نیز مواجه می‌شویم. با روشن شدن مفهوم حق و در پرتو آن، مفهوم تکلیف نیز مشخص خواهد شد (جاوید و انواری ۱۳۸۹: ۶۶)؛ بنابراین حتی مفهوم کلاسیک شهروندی در دهه‌های پایانی قرن بیستم به تدریج مورد انتقاد قرار گرفت و به نوعی از مفهوم شهروند ذی‌حق صرف، به مفهوم شهروند مسئول تغییر کرد که در واقع مکمل و نه جایگزین آن بود (قاری سید فاطمی ۱۳۸۶: ۳۴).

با این توصیف نتیجه حاصل می‌شود احکام و تکالیف دینی که از سوی خداوند برای بشر وضع شده است، دیگر به معنای سختی و مشقت و محدودیت نیست و در حقیقت مکلف شدن همان مشرف شدن به معنای باریابی به مقام خلیفه‌اللهی و کسب اجازت برای دریافت پیام الهی است که باعث استعلای آدمی و عروج به مقام انسانی و معنوی و جایگاه واقعی انسان که حق اوست، می‌شود و این همان بازگشت به حقوق است که انسان با انجام تکالیف به آن دست می‌یابد. به طور نمونه اگر نماز واجب گردید برای آن است که موانع استیفای حقوق انسان را از سر راه بردارد (عنکبوت: ۴۵) و امنیت و آرامش را که حق انسان است به او اعطا کند (طه: ۱۴؛ رعد: ۲۸).

امام خمینی با وسعت نگاه در این باره می‌گوید:

در هر یک از عبادات و مناسک شرعیه علاوه بر آنکه خودش دارای صورت اخروی ملکوتی است، که به آن تعمیر بهشت جسمانی و قصور آن تهیه غلمان و حوران شود... همین طور در هر یک از عبادات اثری در نفس حاصل شود و

کم کم تقویت اراده نفس کند و قدرت آن کامل گردد، و لهذا عبادات هر چه

مشقت داشته باشد مرغوب است (امام خمینی ۱۳۷۱: ۱۲۶).

پس آنچه انجام می‌دهیم برای تعالی و صعود معنوی خودمان است و این‌گونه نیست که خداوند از تکالیف برای خود طلب خدمت کند و انسان هم موظف به ارائه خدمت. حتی اگر خداوند طلب خدمت کند، می‌گوید به خود خدمت کن. از همین اشاره به این نتیجه می‌رسیم که در نظام دینی رابطه خداوند با مردم، ارتباط مولا و عبد به معنی برده‌داری نیست؛ چراکه در نظام دینی، مولا خداوند است و در نظام بردگی، مولا یک انسان دیگر است. در نظام برده‌داری یکی خدمت می‌کند و دیگری خدمت می‌پذیرد، ولی در نظام دینی، خدمت‌کننده همان دریافت‌کننده خدمت است؛ همچنین مولا در نظام دینی، منبع خیر و کرم است، برخلاف نظام برده‌داری که جز شرّ و زورگویی چیزی در آن وجود نداشت؛ بنابراین در نظام الهی و تعالیم دینی ارتباط میان خدا و بنده از نوع ارتباط و پیوندی نیست که خداوند و خالق هستی سود خویش را طلب کند، چون خود او منشأ نفع و منبع سود و سرچشمه بخشش و جود است. در مورد اینکه مجازات دنیوی و اخروی دین مشتمل بر تخلف از دستورات دینی، دلالت بر تکلیف‌محوری دین دارد نه حق‌محوری، باید گفت که عذاب و مجازات مترتب بر ترک تکالیف، دلیلی بر تکلیف‌گرایی و حق‌ستیزی دین نیست؛ زیرا هرگونه عقاب و مجازاتی در دین، نتیجه سوء و اثر عدم استیفای حقوق انسان است، نه عقوبتی از جانب شخص ثالث. تحصیل نکردن حقوق، آثار زیانباری خواهد داشت که یکی از آن آثار شوم، مجازات مطرح‌شده در دین است و اینکه مجازات مجرم در حقیقت نجات دادن اوست و نجات یافتن هم حق انسان است. در نگاه ایجابی هم باید گفت هر انسانی از راه استیفای حقوق بشری خود به مقام والای انسان کامل می‌رسد؛ بنابراین حقوق بشر گذرگاهی برای دستیابی انسان به آن نورانیتی است که به دلیل آن خلق شده است و نورانی شدن غایت قصوی و هدف آفرینش انسان است (جوادی آملی ۱۳۸۸: ۸۲).

از نگاه ظریف‌تر اینکه انسان با انجام تکالیف دینی، از اعمال سیئه دوری می‌کند و در حقیقت مانع اثرات مخرب آنها می‌شود؛ چرا که از دیدگاه امام خمینی «اعمال سیئه تأثیرش در قلب بسیار زودتر و شدیدتر است، زیرا که انسان چون ولیده عالم طبیعت است و قوای شهوت و غضب و شیطنت با او قرین و متصل در او هستند... لهذا وجه قلب به مفسدات و امور موافقه با طبیعت است و به مختصر مددی از خارج، چه از جوارح انسانی باشد یا خارج از آن، مثل مصاحب و رفیق زشت و بد خلق، در قلب اثر شدید واقع شود» (امام خمینی ۱۳۷۱: ۳۷۵).

نکته آخر اینکه اصل دین مجموعه منظمی است که همه معارف آن و حیانی است و چون علم الهی به همه اشیاء احاطه دارد، قوانینی را تنظیم کرده که اصول و کلیات آن ثابت و جزئیات و فروع آن متغیر است و آن اصول و فروع بیان کننده و برآورنده همه نیازها و حقوق انسانهاست. پس وقتی با نگاه عمیق و نگرش دقیق به دین نگریسته شود، معلوم می شود که دین، جامع و کامل است و در همه مسائل مربوط به انسان دستور دارد. امام خمینی می گوید: «قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد... تمام آنچه ملت احتیاج دارد در کتاب و سنت هست؛ و در این شکی نیست» (امام خمینی ۱۳۸۱: ۲۹).

ابعاد و صور تلازم حق و تکلیف در اسلام

با توجه به مطالب پیشین در رابطه و نسبت حق و تکلیف، برای اینکه موضوع به صورت دقیق تر روشن شود، در این بخش می خواهیم بدانیم تلازم میان حق و تکلیف در چه مواردی از حقوق فردی و اجتماعی است؟ آیا ثبوت هر حقی برای فردی مستلزم تکلیفی برای فرد دیگر و یا دیگران است؟ آیا حقوق فردی مستلزم تکلیف است یا حقوق اجتماعی؟ و رابطه تلازم آنها چگونه است؟ تلازم حق با تکلیف مقابل و مجامع به چه شکل است؟ آیا همه حقوق واجب الاستیفاء هستند یا حق اسقاط شدنی هم داریم؟ حق ملازم و حق غیرملازم در رابطه تکلیف چگونه است؟ و آیا تلازم حق و تکلیف فراگیر است یا مقید و مشروط؟

با توجه به سؤالات مطروحه و دهها سؤال دیگر می توان گفت موضوع تلازم و رابطه حق و تکلیف از مسائل چالشی و بحث برانگیز در میان دانشمندان و پژوهشگران علم حقوق و حوزه فلسفه حق^۱ است؛ و هر کس بر اساس جهان بینی و اعتقادات خود نسبت به جهان هستی و خالق آن و انسان که موضوع حق و تکلیف است، اقدام به ارائه نوع ارتباط و تلازم حق و تکلیف و رهیافت خود کرده است.

به طور کل در اسلام بحث تلازم حق و تکلیف به پنج صورت قابل تصور و بررسی است:

اول) ثبوت حقی برای کسی در حوزه فردی مستلزم ثبوت تکلیف برای خود آن فرد است. دوم) ثبوت حقی برای کسی مستلزم ثبوت تکلیف برای دیگری و مکلف بودن هر کسی به محق بودن دیگری دلالت می کند.

سوم) هر فرد در عرصه زندگی اجتماعی همچنان که صاحب حق است، مکلف نیز هست. چهارم) مردم و دولت و حکومت در قبال یکدیگر رابطه متقابل در حق و تکلیف دارند.

پنجم) رابطه حق و تکلیف در مقایسه خداوند با انسان متفاوت با رابطه انسان با انسان است. قبل از ورود به بحث تفصیلی پنج صورت تلازم حق و تکلیف، باید دانست که در تلازم یا عدم تلازم حق و تکلیف، مراد از تکلیف دو قسم است: یا تکلیف مقابل است و یا تکلیف مجامع. تکلیف مقابل، تکلیف فرد یا افرادی است که مقابل صاحب حق قرار دارند، به صورتی که استیفای حق صاحب حق، مستلزم ادای تکلیف از سوی آن فرد یا افراد است. در این قسم یک مناسبات دیگری نیز متصور است و آن اینکه حق نسبت به تکلیف مقابل یا ملازم است یا غیرملازم. حق ملازم با تکلیف مقابل را بیشتر اندیشمندان مسلمان قبول داشته و بدان معتقدند (جوادی آملی ۱۳۸۵: ۲۵۵؛ مصباح یزدی ۱۳۷۷: ۳۱-۳۰)؛ ولی حق غیرملازم با تکلیف مقابل را فقط در مورد خداوند قابل فرض می‌دانند.

تکلیف مجامع، یعنی اینکه تکلیف نیز متوجه خود صاحب حق است. به این صورت که هم حق و هم تکلیف در صاحب حق جمع است و تکلیف متوجه فرد یا افراد دیگر نمی‌شود. در این قسم نیز یک مناسبات دیگری متصور است و آن اینکه حق و تکلیف مجامع یا ملازم است یا غیرملازم. منظور از حق و تکلیف مجامع ملازم، این است که صاحب حق، وظیفه دارد حق خود را استیفا نماید و آن حق واجب‌الاستیفاء بوده و قابل اسقاط نیست و این تکلیف مجامع با حق نام دارد؛ اما منظور از حق و تکلیف مجامع غیرملازم آن است که بر صاحب حق لازم نباشد حق خود را استیفا نماید، بلکه اگر بخواهد می‌تواند از آن صرف نظر کند، در نتیجه حق با تکلیف جمع نمی‌شود. به چنین حقی، حق غیرواجب‌الاستیفاء می‌گویند. بیشتر حق‌های جهان در این دسته قرار دارند.

گفتنی است در دانش حقوق، فقط به حق‌هایی حق می‌گویند که صرف نظر کردن از آنها جایز باشد؛ به تعبیر دیگر، حق‌ها به اعتقاد حقوقدانان همواره جایز‌الاسقاط هستند. در علم حقوق به حق‌هایی که استیفای آنها بر صاحبان حق واجب است حکم می‌گویند؛ یعنی به حقی که با تکلیف صاحب حق در قبال استیفای آن توأم باشد، حکم می‌گویند، نه حق که در بخش مفاهیم توضیح داده شد. در نتیجه حق همچون ملک، امری است اعتباری که قابل اسقاط یا نقل یا معاوضه یا انتقال به ارث است، برخلاف حکم که این آثار در آن به وجود نمی‌آید.

همان‌گونه که ملاحظه می‌گردد، تکلیف هم در برابر حق قرار می‌گیرد و هم در برابر حکم، با این تفاوت که رابطه بین حکم و تکلیف، رابطه علی و معلولی است، اما بین حق و تکلیف رابطه تلازم برقرار است؛ یعنی لازمه وجود حق برای کسی، تکلیفی برای دیگری است و نیز بالعکس؛ یعنی اگرچه از هر دوی آنها می‌توان به تکلیف رسید و تکلیفی را استنتاج نمود، لکن

در یکی با توجه به رابطه علیت به این امر دست پیدا می‌کنیم و در دیگری به خاطر رابطه و تلازم.

صورت اول:

منظور از صورت اول تلازم حق و تکلیف این است که اثبات حقی برای کسی در حوزه فردی مستلزم ثبوت تکلیف برای خود آن فرد می‌شود و این صورت بیشتر در حوزه اخلاقی مطرح است. در این باره برخی معتقدند که منشأ حق قانون است و قوانین دودسته‌اند: حقوقی و اخلاقی. قانون حقوقی^۱، قانونی است که قانون‌گذار آن را وضع می‌کند و برای آن ضمانت اجرا قرار می‌دهد. این دسته از قوانین پس از وضع، از نظارت و حمایت نیروی قهری حکومت مانند قوه قضائیه و پلیس بهره‌مند است. امروزه به چنین قانونی، قانون موضوعه و مصوب می‌گویند؛ خواه واضح این قانون یک شخص مثل پادشاه بوده و یا نمایندگان مجلس قانون‌گذاری باشند؛ ناقضان این نوع قانون، با نیروی قهرآمیز قدرت حاکم مجازات می‌شوند که به این ضمانت اجرایی بیرونی می‌گویند.

در مقابل، قانون اخلاقی^۲، قانونی است که ضمانت اجرا (بیرونی)، یعنی پشتوانه قوه قهری ندارد؛ به عبارت دیگر، اگر قانونی نقض شود و قوه قهری وجود نداشته باشد که ناقض آن را مجازات کند، به آن قانون اخلاقی می‌گویند، پس قانون اخلاقی با وضع در نظام قانون‌گذاری به وجود نمی‌آید (Meyers 1985:118). به همین جهت روابط متقابل حقوق و تکالیف در حقوق اخلاقی، به صراحت حقوق قانونی یافت نمی‌شود (جاوید ۱۳۸۷: ۱۲۴). با وجود این حقوق و تکالیف ناشی از قواعد اخلاقی که در ذهن و وجدان احساس می‌شوند، آن‌چنان زیاد و آمیخته با زندگی انسان‌هاست که غیرقابل اغماض است. بر این اساس چون حق همواره از قانون ناشی می‌شود، قانون اخلاقی موجب پیدایش حق اخلاقی و قانون حقوقی باعث به وجود آمدن حق قانونی است؛ بنابراین حق نیز به تبع تقسیم قوانین، دودسته است: اخلاقی و قانونی.

مصباح یزدی با اشاره به این تقسیم‌بندی می‌نویسد: «باید توجه داشت که جعل حق و انشاء بایدها و نبایدها، در عرصه رابطه انسان با خودش نیز وجود دارد که این‌گونه حقوق در قلمرو اخلاق قرار می‌گیرند» (مصباح یزدی ۱۳۸۲ ج ۱: ۱۰). حق اخلاقی غالباً فراگیر است؛ یعنی شامل همه انسان‌ها می‌شود و نژاد، زبان، رنگ، فرهنگ و سایر عوامل تفاوت انسان‌ها، عمدتاً موجب نمی‌شود برخی افراد از حق اخلاقی بهره‌مند شوند و برخی دیگر بی‌بهره باشند؛ مگر عرف خاص

1. Legal law.

2. Moral law.

که واضع حقی اخلاقی باشد (Regan1983:268).

به‌طور کل در قوانین اخلاقی، انسان در واقع به حکم عقل و وجدان خود آن‌ها را رعایت می‌کند و الزام بیرونی وجود ندارد و همه این امور در حوزه اخلاق کلاسیک مطرح است، اما در اخلاق دینی مقصود از حق، تنها صحبت از حق ثابت برای انسان نیست، بلکه حق خدا بر انسان نیز مطرح است و از آن بحث می‌شود. نتیجه آن این است که هر چه انسان در فضائل اخلاقی بیشتر رشد کند، حق جایگاه بهتری پیدا می‌کند. فرد و جامعه به‌اندازه اهمیت دادن به ارزش‌های اخلاقی به حقوق یکدیگر پابندی از خود نشان می‌دهند. امتیازات و حقوق فردی در جامعه‌ای که متعلق به اخلاق شده‌اند، بسیار مستحکم است. امام خمینی در این رابطه می‌گوید:

مثلاً دعوت به توحید و تقوا که بزرگترین دعوت‌هاست در اسلام؛ چنانچه تهیه سازو بزرگ زندگانی معنوی را می‌کند در زندگانی مادی و کمک‌کاری به نظم کشور و حیات اجتماعی و اساس تمدن دخالت کامل دارد، یک توده اگر با توحید و تقوا بودند چنان که روح آنها بزرگ و کامل می‌شود، کشور آنها نیز با عظمت و زندگانی اجتماعی و سیاسی آنها نیز با عظمت می‌شود (امام خمینی ۱۳۲۷: ۳۱۲).

جوادی آملی نتیجه می‌گیرد که اخلاق در بسیاری از موارد، نقشی مهم‌تر از قانون در باب احیای حقوق افراد ایفاء می‌کند، چون عامل بازدارنده درونی و ثبات و استقرار بیشتری نسبت به عوامل خارجی دارد (جوادی آملی ۱۳۸۵: ۴۷)؛ زیرا قانون که تعامل متقابل حقوقی افراد با یکدیگر است، جامعه را ساکت می‌کند، ولی ساکن و آرام نمی‌کند (جوادی آملی ۱۳۹۱: ۴۵۱). همچنین می‌توان گفت حق با اخلاق رابطه متقابل دارند؛ زیرا اگر فرد یا جامعه به اخلاق انسانی کردن نهند، حق معنای نسبی خواهد داشت نه مطلق، برای اینکه هر کس مایل است حق را مطابق میل و خواسته خویش تعریف کند و حقوق دیگران را به نفع خود تصاحب نماید و آنجا که دیگران حقی را از او طالب باشند، به راحتی راضی نمی‌شود آن را از دست بدهد. انسان بدون فشار قانون و عوامل خارجی زمانی راضی به حق خویش و رعایت حقوق دیگران می‌شود که از فضایل اخلاقی و سلامت نفس برخوردار بوده و خوی استکبار و خودخواهی در وجودش نباشد. امام خمینی در این رابطه می‌گوید: «اول باید از خودتان شروع کنید، هر کسی از خودش باید شروع کند و عقاید و اخلاق و اعمالش را با اسلام تطبیق بدهد و بعد از اینکه خودش را اصلاح کرد، آن وقت دنبال این باشد که دیگران را اصلاح کند» (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۱۴: ۲۴۴).

امام سجاد^(ع) در رساله حقوق که سراسر آن را عطر سجایای اخلاقی خوشبو ساخته است، می‌فرماید: «وَحَقُّ أَهْلِ مِلَّتِكَ إِضْمَارُ السَّلَامَةِ وَالرَّحْمَةُ لَهُمْ وَالرِّفْقُ بِمُسِيئِهِمْ وَتَأْلِفُهُمْ وَاسْتِصْلَاحُهُمْ

و شُكْرُ مُحْسِنِهِمْ وَ كَفُّ الْأَذَى عَنْهُمْ وَ تُحِبُّ لَهُمْ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ» (آل بحرالعلوم ۱۴۰۳ ج ۲: ۶۲۵)؛ «حق هم کیشان تو بر تو آن است که در باطن خویش خواستار سلامت آنان بوده و نسبت به ایشان مهربان باشی و با بدان آن‌ها ملایمت و مدارا نمایی و با آنان انس‌گیری و طالب اصلاحشان باشی و از خوبان ایشان سپاسگزار بوده و خویش را از آزار و اذیت رساندن به آنان بازداری و برای آنان دوست بداری آنچه برای خود دوست می‌داری و ناپسند شماری آنچه برای خود ناپسند می‌دانی».

آن حضرت حقوق مسلمان بر مسلمان را در هفت‌بند خلاصه کرده که هیچ‌یک از آن‌ها نیز بدون اتصاف به صفات اخلاقی بر کسی مقدور نیست؛ سلامت نفس و اصلاح خویشتن، دوستی دیگران به میزان محبت و علاقه خویش، احترام به پیران به منزله پدر، تکریم به جوانان به منزله برادران و شخصیت دادن به نوجوانان و کودکان به جای فرزندان، ارزش نهادن به پیرزنان به جای مادر، تأمین خرسندی دیگران، یاری مظلومان، سیر کردن گرسنگان، تدارک پوشش برهنگان، عیادت معلولان و مریضان و رفع نیاز حاجتمندان، هر یک مؤلفه‌های مهم اخلاقی است که موجب استقرار و استمرار حق و دستیابی افراد به حقوق حقه خویش می‌گردد، هر چند وجود مقررات مدون تحت عنوان قانون را نمی‌توان نادیده انگاشت. پس حق و اخلاق دو مقوله به هم پیوسته‌ای هستند که فقدان یکی موجب تزلزل دیگری می‌شود، چنان‌که احیای حق مستلزم وجود فضای اخلاقی در شخص و جامعه بوده و حق محوری و حق‌مداری باعث و برانگیزنده صفات نیک اخلاقی و تهذیب و طهارت نفسانی است.

صورت دوم:

منظور از صورت دوم تلازم حق و تکلیف این است که اثبات حقی برای کسی مستلزم تکلیفی برای دیگری، غیر از صاحب حق می‌شود. بر اساس رویکرد اسلامی، در رابطه بین حق و تکلیف نیز می‌توان از حق به تکلیف رسید و یا از تکلیف به حق؛ چرا که هر جا برای کسی حقی وضع می‌شود، برای دیگران هم یکی از دو تکلیف ایجابی یا سلبی جعل می‌گردد. اگر برای مشتری حق فسخ در نظر گرفته می‌شود، فروشنده مکلف است به این حق احترام بگذارد و مانع اعمال حق او نشود یا اگر برای کسی حق مالکیت بر چیزی پذیرفته می‌شود، همگان مکلفند این حق را محترم شمرده و متعرض آن نگردند. لکن علت این که عقل از حق به تکلیف می‌رسد و از هر تکلیف، وجود حقی را برداشت می‌کند، رابطه «تلازم» است، نه «علیت». توضیح آن که بین حق و تکلیف رابطه تلازم برقرار است؛ یعنی لازمه وجود حقی برای کسی، تکلیفی برای دیگران

است و نیز لازمه وجود تکلیفی برای کسی، وجود حقی برای سایرین است. در مقابل هر صاحب حقی یک یا چند دارای تکلیف وجود دارد و نیز بالعکس. البته باید به این نکته توجه شود در موجودی که حق برای او ثابت می‌شود هیچ گونه شرطی وجود ندارد، اما در موجودی که تکلیف برای او ثابت می‌شود، امکان و قدرت و دیگر قیود تکلیف شرط است (مطهری ۱۳۷۷ ج ۳: ۲۴۰). به‌طور نمونه حق فرزندان تحصیل علم و رفتن به مدرسه است؛ ولی ممکن است خانواده امکانات لازم را برای تحصیل فرزندان نداشته باشد.

بنا بر دیدگاه دینی، حق و تکلیف دو مفهوم متلازم و دو روی یک سکه‌اند. این دیدگاه توسط برخی از حقوقدانان نیز این‌گونه تبیین شده که «آدمی هم موضوع حقوق است و هم موضوع تکالیف، حق و تکلیف دوروی یک ورق‌اند» (جعفری لنگرودی ۱۳۸۶ ج ۲: ۱۴۰۳)؛ یعنی صرف اثبات حق برای یک طرف، مستلزم اثبات تکلیف برای طرف مقابل است. پس اگر درجایی حقی ثابت شد، بدون احتیاج به دلیل دیگری ما می‌توانیم حکم کنیم که تکلیفی نیز برای فرد یا افراد دیگری ثابت می‌شود؛ مثلاً اگر شما دلیلی آوردید بر اینکه فرزند حق نفقه و تأمین زندگی بر پدر خود دارد، دیگر احتیاج به دلیل دیگری نیست که اثبات کند پدر باید این کار را بکند؛ زیرا معنای دلیل اول که می‌گفت فرزند بر پدر این حق را دارد، این است که پدر مکلف است این کار را انجام دهد. با اقامه دلیل بر یکی از دو طرف حق یا تکلیف، خودبه‌خود ثابت می‌شود و این همان تضایف حق و تکلیف با یکدیگر است؛ یعنی نمی‌توان حقی را اثبات کرد که در مقابل آن تکلیفی نباشد. به‌طور مثال امام خمینی در مورد حقوق و تکالیف متقابل زن و شوهر در تحریر الوسیله می‌گوید:

هر یک از زوجین برطرف دیگر، حقی دارند که قیام به آن واجب است اگرچه حق زوج اعظم است. و از حق او بر زن این است که زن او را اطاعت کند و نافرمانی او را ننماید و از خانه‌اش بدون اذن او بیرون نرود ولو این که نزد اهل خودش برود، حتی اگر برای عیادت پدر یا در عزای پدرش باشد؛ بلکه وارد شده است که در صدقه و هبه و نذر در مال خودش، حق انجام امری را با وجود شوهرش ندارد، مگر این که با اذن شوهر باشد، البته نه در حج یا زکات یا نیکی به والدین یا صلّه خویشانش؛ و تفصیل این به محل خودش موکول می‌باشد. و اما حق زن بر شوهر این است که او را سیر کند و او را بپوشاند و اگر زن نادانی کرد او را بیخشد و صورت را برای او زشت نکند (امام خمینی ۱۳۹۲ ج ۲: ۳۲۳).

در یک جمع بندی می توان بهترین سخن در این باره را کلام امام علی (ع) دانست که می فرماید: «لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ؛ وَ لَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَ لَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ» (نهج البلاغه: خطبه ۲۱۶)؛ «کسی را حقی نیست، جز آن که بر او نیز حقی است و بر کسی حقی نیست، جز آن که او را نیز حقی است. اگر بتوان کسی را یافت که حق دارد و تکلیف ندارد، آن کس تنها خداوند متعال است و نه مخلوقات او».

صورت سوم:

مراد از صورت سوم این است که هر فرد در روابط اجتماعی با جامعه که صاحب حق است در مقابل جامعه نیز مکلف است. این امکان ندارد که فردی در جامعه صاحب حق باشد و نسبت به جامعه خود هیچ گونه تکلیفی نداشته باشد. در روابط اجتماعی بین انسانها هیچ گاه حق از تکلیف جدا نمی شود و در تمامی مواردی که حق را در مورد امور اجتماعی و روابط انسانها با هم به کار می بریم، حق ملازم با تکلیف است.

امام خمینی با توجه به حق بهره مندی افراد از دستاوردهای اجتماع، همه آحاد جامعه را موظف و مسئول به بهره رسانی به دیگران در اجتماع دانسته و می گوید:

امروز روزی است که همه قشرهایی که در این کشور هستند مسئول هستند. هیچ فردی از افراد این کشور، چه از نویسنده و روشنفکر و چه روحانی و دانشگاهی و چه ارتش و سپاهی و بسیج و عشایر و چه مردم بازار و مردم خیابانها نمی توانند عذری پیدا بکنند به اینکه ما برای فلان عذر نتوانستیم به این کشور اسلامی خدمت کنیم. تمام عذرها را خدای تبارک و تعالی راهش را بسته و حجت را بر همه ما تمام کرده است. و امروز ایران میدان کار است، میدان نبرد است با شیاطین، و میدان سازندگی جوانان است، و میدان خدمت به اسلام و خدمت به مسلمین و خدمت به مستضعفان جهان (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۱۷: ۲۳۵).

مصباح یزدی نیز در این باره می گوید: «این رابطه یک رابطه قراردادی بین حق و تکلیف است. در این حالت، مقام جعل و تشریح - نه مقام مفهوم - مدنظر است. مصالح زندگی انسانها اقتضا دارد اگر برای کسی حقی جعل و تشریح می گردد، بایستی برای او تکلیفی نیز قرار داده شود.» ایشان ادامه می دهد: «هر کس در اجتماع از دستاوردهای دیگران بهره می برد، موظف به بهره رسانی به دیگران نیز هست. نمی توان برای فردی حق استفاده از منافع مردم قائل شد، اما هیچ

تکلیفی در خدمت به مردم برای او در نظر نگرفت» (مصباح یزدی الف ۱۳۸۲ ج ۲: ۳۶). پس اگر کسی حقی دارد، تکلیفی هم همراه آن حق دارد. چرا که پیغمبر (ص) فرمود: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلْمَهُ عَلَى النَّاسِ» (کلینی ۱۳۶۹ ج ۴: ۱۲: ۹)؛ از رحمت خدا دور و مشمول لعنت خداوند است آن کس که سنگینی خود را روی دوش مردم بگذارد، یعنی از حقوق عمومی استفاده نکند و تکلیفی انجام ندهد (مطهری ۱۳۸۵: ۵۹).

در آموزه‌های دینی هم فرد مسلمان بر اساس حقی که در جامعه اسلامی دارد، نسبت به امور مسلمانان دیگر نیز تکلیفی بر گردن اوست که درباره سرنوشت برادران دینی خود باید احساس مسئولیت و تکلیف نماید و این وظیفه و تکلیف الهی آن‌چنان دارای ارزش و اهمیت والایی است که در حدیث منسوب به پیامبر اکرم (ص) آمده است: «مَنْ أَصْبَحَ وَلَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (حر عاملی ۱۴۰۹ ج ۱۱: ۵۵۹) یعنی چنانچه روزی بر مسلمانی بگذرد و وی در آن روز نسبت به امور مسلمانان اهتمام نداشته باشد، از جرگه مسلمانان خارج است و نمی‌توان او را مسلمان نامید.

در این میان برخی افراد جامعه به جهت پذیرش شغل و مسئولیت خاصی مثل معلمی، روحانی بودن، نظامی بودن و ... تکالیف بیشتری نسبت به سایرین در قبال جامعه دارند. در یک جامعه خوب، تک تک افراد می‌بایست در جهت اصلاح امور جامعه و دعوت به خیر و نیکی و رفع مشکلات جامعه گام بردارند و نسبت به آن‌ها احساس تکلیف نمایند، همان‌طوری که انتظار دارند دیگران نسبت به آن‌ها همان کار را انجام دهند و این همان همبستگی و اتحاد برادران دینی است که نتیجه آن وحدت و همدلی اجتماعی و عمل به دستورات خداوند در چنگ زدن به ریسمان الهی است که رساله حقوق امام زین العابدین (ع) مشحون از این حقوق و تکالیف است. امام خمینی در تکالیف مهم‌تر دو قشر حوزه و دانشگاه می‌گوید:

تکلیف مهم، آنی است که متوجه به این قشر است، و این قشر یعنی روحانیون، دانشگاهیها و دانشجوها... مغز متفکر جامعه، شما دو طایفه هستید. و آن قشری که می‌تواند خنثی کند آن توطئه‌هایی که با کمال دقت برای شکست دادن نهضت در شرف تکوین است، آن هم شماها هستید. تکلیف برای شما دو طایفه از سایرین زیادتر است؛ و مسئولیتان بسیار زیاد، همه مسئول‌اند، لکن شما دو طایفه مسئولیتان زیادتر است (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۸: ۴۶۴).

پیامبر اکرم (ص) در این باره می‌فرماید: «نزدیک‌ترین شما به من و بهره‌مندترین شما از شفاعت من در روز قیامت؛ راستگوترین، امانت‌دارترین، خوش‌اخلاق‌ترین و نزدیک‌ترین شما به مردم است» (شیخ صدوق ۱۳۶۲: ۵۰۸).

در آموزه‌های دینی رعایت برخی اصول و قواعد اجتماعی که دارای کارکردهای اجتماعی بوده و در حقیقت حقوق و تکالیف فرد نسبت به اجتماع و افراد جامعه نسبت به یکدیگر است، بهترین گواه جامعه‌نگری دین مبین اسلام است از جمله؛ اصل تعاون در خوبی‌ها و فاصله گرفتن از بدی‌ها، اصل لاضرر و لاضرار، اصل تسارع در خیرات، اصل لا یُظْلَمُونَ ولا تُظْلَمُونَ و اصل پیشرفت و تکامل.

صورت چهارم:

مراد از صورت چهارم تلازم حق و تکلیف که کمی با صورت سوم متفاوت و تخصصی‌تر است، مربوط به رابطه مردم و گروه‌ها با دولت و حکومت به شکل متقابل است، در حالی که در صورت قبلی بیشتر رابطه فرد و یا افراد با جامعه در امور اجتماعی بدون در نظر گرفتن دولت و حکومت بود.

در طول تاریخ اگرچه شکل حکومت‌ها برای اداره زندگی جوامع انسانی متفاوت بوده است و بشر نظام‌های سیاسی مختلفی را تجربه کرده، اما همه آن‌ها در یک اصل ضروری اتفاق نظر داشته‌اند و آن وجود حکومت بوده است (بابایی و آقایی ۱۳۶۵ ج ۱: ۱۵)؛ چراکه بسیاری از کارهای عمومی مثل برقراری امنیت، بهداشت عمومی، اجرای قوانین، مجازات مجرمان و... از عهده افراد بر نمی‌آید؛ به طوری که امام اعتقاد دارد «دولت از اموری است که باید در مملکت باشد. از واجبات حسیه‌ای است که واجب است برای حفظ نظم، دولت باشد» (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۱۳: ۱۱۳). از طرفی نبود دولت و حکومت و حاکم موجب هرج و مرج و به‌زحمت افتادن انسان‌ها می‌شود و بر همین اساس است که امام علی^(ع) وجود امیر عادل و یا فاجر را برای مردم ضروری می‌داند (نهج البلاغه: خطبه ۴۰). همچنین همه نظام‌های سیاسی همواره تلاش خود را به دو امر کسب مشروعیت و مقبولیت معطوف داشته‌اند. در نظام‌های سیاسی مبتنی بر اومانیسم مشروعیت و مقبولیت حکومت با مشارکت سیاسی تحقق پیدا می‌کند؛ اما در نظام سیاسی الهی، مقبولیت نظام سیاسی با مشارکت تحقق می‌یابد (صابریان ۱۳۸۷: ۳۰).

بنابراین با ضرورت وجود حکومت و مشارکت مردم در سرنوشت خود، به حقوق و تکالیف متقابل مردم و حکومت می‌رسیم. در این صورت هم حق و تکلیف متلازمند و رابطه متقابل دارند. وقتی می‌گوییم مردم بر حکومت حق دارند، این بدین معناست که حکومت در برابر مردم مکلف است تا حق آن‌ها را ادا نماید. همچنین این سخن که حکومت بر مردم حق یا حقوقی دارد، به این معناست که مردم در برابر حکومت مکلف هستند تا به وظایف خود عمل

نمایند. پس با اثبات حق برای یک طرف، تکلیف برطرف مقابل اثبات می‌گردد. به‌طور مثال اگر وظیفه دولت این است که امنیت مردم را تأمین کند، برای این کار باید ابزار و امکانات لازم در اختیار آن قرار داده شود؛ یعنی تکلیف مردم است که امکانات مالی را در اختیار دولت قرار دهند. در این زمینه امام خمینی در آثار مذهبی و فقهی خویش بر نقش و جایگاه مردم در حکومت تأکید جدی داشته و به‌صورت «حقوق محور»^۱ به این موضوع پرداخته است؛ در واقع اگر امام از تکالیف و وظایف مردم در حکومت سخن می‌گوید، قطعاً بیش از آن از حقوق آنان نیز گفته است. پس رابطه امام با مردم بر معادله «حق - تکلیف» و به‌صورت دوجانبه یعنی میان مردم و رهبران استوار است. ریشه حقوق مردم و سپس رابطه آن‌ها با رهبر سیاسی به نوع انسان‌شناسی امام بازمی‌گردد که جرعه آن‌ها را می‌توان در نخستین آثار عرفانی و فلسفی امام جست‌وجو کرد. آنچه محور این امر است، اختیار مردم در پذیرش دین است. اگر دین بر مردم تحمیل شود، تنها ظاهر آن تحقق می‌یابد، در حالی که پیامبران با هدایت و تربیت مردم خیر و سعادت را برای آنان به ارمغان می‌آورند، سعادت با زور حاصل نمی‌شود و شاید معنی آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» همین باشد (امام خمینی ۱۳۹۴: ۳۷).

براساس دیدگاه امام خمینی برخلاف حکومت‌های استبدادی که حکومت، همه کاره و مردم، هیچ کاره و بی‌نقش‌اند، در دوره حاکمیت اسلام، مردم ولی نعمت هستند (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۱۶: ۲۵) و کارگزاران حکومت اسلامی، خدمتگزار و امانت‌دار مردم هستند؛ «خدمتگزار باشید به این ملتی که آن دست‌های خیانتکار را قطع کرد و این امانت را به شما سپرد. شما الآن امانت بزرگی از دست این ملت تحویل گرفتید و مقتضای امانت‌داری این است که آن را به طور شایسته حفظ کنید» (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۱۸: ۷۹-۷۸).

در دیدگاه امام، دولت مردمی نیازمند مشارکت شهروندان و مردم بوده و این مشارکت هم حق است و هم تکلیف. در حکومت اسلامی، شهروند با مشارکت در برنامه‌های عمومی، خود را در نظام اجتماعی سهیم و بار مدیران را سبک می‌کند و این همان پاسخی است به دعوت قرآن به تعاون، پاکی و نیکی (مانده: ۲). در نگاه امام خمینی دایره مشارکت گسترده است و شامل دفاع از کشور، تعلیم و تربیت، صرفه‌جویی در طرح‌های اقتصادی و... می‌شود. ایشان با انتساب موفقیت‌های کشور در گذشته به مشارکت‌های مردم می‌گوید: «شما مردم شریف ایران در جریان مبارزه با استعمار و استثمار پیروزی بزرگی به دست آوردید و توانستید با اتکال به خدای متعال و وحدت کلمه و مشارکت همه قشرها بر طاغوت زمان غلبه کنید و پشت اب‌قدرتها

را بلرزانید. اکنون نیز با خودیاری و همکاری برای مبارزه علیه فقر و محرومیت بسیج شوید و با تأیید الهی به نجات مردم مستضعف کمر همت ببندید» (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۶: ۵۱۸).

صورت پنجم:

مراد از صورت پنجم طرح رابطه حق و تکلیف، در نسبت خداوند با انسان است. البته همان‌طوری که قبلاً اشاره شد، اگر بتوان کسی را یافت که حق دارد و تکلیف ندارد آن کس تنها خداوند است، اما شکل این ترابط و تلازم با صورت‌های چهارگانه متفاوت است؛ چرا که در رابطه انسان با خدا نمی‌توان حق و تکلیف را در دو رتبه علت و معلولی قرار داد و اینکه هر کدام از حق و تکلیف برای انسان از عامل جدا و دلیل متمایزی ناشی می‌شود. منشأ حق انسان، رحمت، عدالت و حکمت خدا بود و دلیل تکلیف انسان، کمال مطلق بودن خدا و ثواب و عقاب او بود. هر چند با توجه به اصل وحدت صفات با ذات الهی، نهایتاً عامل اصلی حق و تکلیف، ریشه در ذات الهی دارد، لکن به‌هر حال نمی‌توان آن دو را رتبه‌بندی نمود و حق تقدم یکی بر دیگری را مدلل ساخت.

پس مسئله حق و تکلیف در حوزه فردی و زندگی اجتماعی در برابر دیگران، جامعه و دولت با مسئله حق و تکلیف نسبت به خداوند با انسان فرق دارد؛ زیرا حقی که او بر بندگان دارد به معنای حظ و بهره نیست که در عوض دین او به عهده او بیاید، این معانی درباره مخلوقات صادق است که از یکدیگر بهره می‌برند و به یکدیگر بهره می‌رسانند، خداوند غنی و فیاض مطلق است، در نظام تکوین، مخلوقات در یکدیگر تأثیر دارند و از یکدیگر متأثر می‌شوند، به یکدیگر بهره می‌دهند و از یکدیگر بهره می‌برند، در نظام اجتماع هم بر طبق نظام تکوین، حقوق و دیونی وضع شده که همه از یکدیگر بهره ببرند و به یکدیگر بهره برسانند تا اجتماع سیر تکاملی خودش را طی کند، اما ذات اقدس الهی از این معانی منزّه است، هر چه از ناحیه ذات اقدس او به بندگان رسیده و می‌رسد همه تفضل است، احسان است، جود است؛ و به همین دلیل مخلوقات سراسر وجودشان نسبت به ذات اقدس الهی دین است، یکپارچه مسئولیت و مدیونیت می‌باشند. «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ» (انبیاء: ۲۳)؛ «هیچ کس نمی‌تواند بر کار او خرده بگیرد؛ ولی در کارهای آنها، جای سؤال و ایراد هست».

البته خدا از باب لطف و تفضل نسبت به بندگان خود، در مقابل حق خود بر بندگان، حقوقی هم برای آنها بر عهده خودش قرار داده است «و جَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفْضُّلاً مِنْهُ» (نهج البلاغه: خطبه ۲۱۶). آن حقی که خدا بر بندگان دارد، حق بندگی کردن است. بنده، باید بندگی کند، اگر بندگی نکند، چه کند؟ پس حقی که خدا بر بندگانش دارد، اطاعت و عبادت

است؛ ولی این حق را یک طرفه قرار نداده، بلکه فرموده، من حق دارم به شما دستور بدهم که عبادت کنید، اما شما هم حق دارید که اگر عبادت کنید پاداشش را از من دریافت نمایید. اگر بنا بود که حق یک طرفی باشد، خدا سزاوارتر بود که حق بر بندگانش داشته باشد و بندگان حقی بر او نداشته باشند؛ ولی خدا حتی این را برای خودش نپسندید. وقتی این حق برای او ثابت بود که دستور بدهد به بندگانش که او را اطاعت کنند و حق اطاعت و بندگی بر مردم داشته باشد، در مقابلش هم یک حقی برای مردم قرار داد. باینکه خودشان حقی نداشتند، اما خدا این حق را قرار داده است تا این توازن بین دو حق برقرار شود. البته غیر از این، حقوق دیگری هم قرار داده است؛ مثلاً در قرآن می‌فرماید: «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» (روم: ۴۷). یکی از حقوقی که مؤمنان بر ما دارند این است که آن‌ها را یاری کنیم. این حق را چه کسی قرار داده؟ مردم خودشان چه حقی داشتند؟ این خداست که این حق را برای مؤمنین قرار داده، که اگر بر ایمانشان استوار باشند آن‌ها را یاری کند: «وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ» (صافات: ۱۷۳-۱۷۱)؛ و این هم حقی است که خدا برای بندگانش قرار داده است. یک حق این است که پاداششان بدهد در آخرت، یک حق هم این است که در دنیا پیروزشان کند. آن‌هایی را که در راه او قدم برمی‌دارند یاریشان کند، کمک‌های غیبی بفرستد، اسبابی فراهم کند تا آن‌ها پیروز شوند. در مقابل چه چیزی این حق را پیدا می‌کنند؟ در مقابل نصرت خدا و دین او: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (محمد: ۴)؛ اگر استقامت در ایمان داشته باشند، خدا هم آن‌ها را یاری می‌کند: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا...» (فصلت: ۳۰). به هر حال این دو حق نیز با هم متوازن هستند و هر کدام تکلیفی می‌طلبند؛ یعنی خدا وقتی حق دارد بر بندگانش، بندگان باید اطاعت کنند (حق برای خدا و تکلیف بر بندگان)، از طرفی هم بندگان حقی پیدا می‌کنند بر خدا که وقتی عبادت کردند خدا پاداششان می‌دهد (حق برای بندگان و تکلیف بر خدا)؛ منتها این «باید» را خداوند خودش از سر لطف و تفضل برای بندگان قرار داده است؛ به عبارت ساده‌تر، ما نمی‌توانیم برای خدا تعیین تکلیف کنیم، اما خدا از باب لطف به بندگان، برای خودش تعیین تکلیف کرده است؛ مثلاً فرموده: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (انعام: ۵۴)؛ یعنی خدا بر خودش این تکلیف را واجب کرده که نسبت به بندگانش رحمت داشته باشد. البته این رحمت شرایط دارد و شامل کسانی می‌شود که استعداد و لیاقتش را داشته باشند، که شرایطش را در جای دیگر تعیین کرده است (اعراف: ۱۵۷-۱۵۶).

امام خمینی در رابطه با اینکه اعمال و تکالیف خالص بندگان موجب دریافت پاداش ویژه الهی می‌شود، می‌گوید:

یاد منحصر شده باشد به یاد خدا. آنجا نفس «مطمئن» می‌شود. آن وقت است که مورد این خطاب واقع می‌شود که یا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ای نفسی که به آنجا رسیدی که مطمئن شدی؛ از لغزش بیرون رفتی و توجه نداری به جای دیگر. یا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ حالا دیگر هیچ چیز دیگر برای تو نمی‌شود. تو برگرد به سوی خدای «خودت»: «رَبِّكَ». رَبُّ نَفْسٍ مُطْمَئِنَّةٍ. فَادْخُلِي فِي عِبَادِي نه عباد الله، عباد صالحین نه. «عبادی». با این ریزه کاری. وقتی که واقع شدی در عباد، آن وقت وادْخُلِي جَنَّتِي نه الْجَنَّة. آن جنت مال دیگران است. آن جنت با همه عرض و طولش مال «عباد صالح» است، «عبادی» نیست (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۱۴: ۲۰۷).

امام خمینی در بیانی دیگر با اشاره به ترابط و تلازم انجام تکلیف و کسب رحمت الهی می‌گوید:

اگر ما تعهدمان را نسبت به خدای تبارک و تعالی حفظ کنیم خداوند رحمتش را به ما حفظ می‌کند؛ و خدا نیامد آن روزی را که ما در مقابل خداوند تبارک و تعالی تعهدی را که داریم حفظ نکنیم؛ و خدا می‌فرماید شما به عهدتان وفا کنید، من هم به عهدم وفا می‌کنم (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۱۷: ۳۸۷).

در نتیجه احساس تکلیف در انسان می‌تواند ناشی از حق اطاعت خدا باشد که چون خالق انسان است و حاکم بر او، باید از دستورات الهی پیروی نماید. بسیاری معتقدند که احساس تکلیف مسئولیت در برابر خدا ناشی از عظمت و ذات مستجمع صفات جلال و جمال الهی است و انسان با دریافت معرفت الهی خود را در برابر این عظمت بیکران ناگزیر از اطاعت و تکلیف می‌بیند. در این میان هستند کسانی که احساس تکلیف در برابر خدا برای آنها صرفاً جنبه ترس و طمع دارد و از خدا اطاعت می‌کنند و خود را مسئول می‌بینند تا به وعده‌های الهی برسند و از نعمت‌های موعود او بهره‌مند گردند یا از عقاب الهی در امان باشند (حر عاملی ۱۴۰۹ ج ۱: ۲۵).

نتیجه‌گیری:

در این مقاله از طرح مسئله، تشریح اهمیت موضوع، رابطه و تلازم حق و تکلیف و تبیین ابعاد آن دو از منظر اسلام و دانشمندان مسلمان و غیرمسلمان نتایج ذیل حاصل گردید:

۱. در مسئله حقوق شهروندی و حقوق بشر که هم‌اکنون به ابزاری در دست قدرت‌های استکباری تبدیل شده است، می‌بایست با تبیین جامع‌نگری اهداف عالی اسلام، مصادیق فراوان حقوق بشر و شهروندی در قرآن و معارف دین و همچنین جایگاه والای انسان در نگاه دینی را به جهانیان اعلام کرد.
۲. موضوع حق و تکلیف که از مباحث پرچالش دنیای امروز است، نیاز به تحقیق و پژوهش بیشتر دارد و پژوهشگران اسلامی می‌بایست در تبیین آن تلاش زیادی داشته باشند.
۳. برخلاف تبلیغات تفکر لیبرالیسم علیه اسلام که می‌گویند دین فقط تکلیف محور است، با استدلال‌های صورت گرفته و استنادات اسلامی و غیر اسلامی، این نتیجه حاصل گردید که اکثر تکالیف و احکام دینی برای تعالی بشر و دستیابی به حقوق آن وضع شده است.
۴. بر اساس آموزه‌های دینی بین حق و تکلیف تلازم وجود دارد، به طوری که هر حقی مستلزم تکلیف و هر تکلیفی مستلزم حقی است و در بیشتر مواقع تکلیف به حق بازگشت دارد و این نتیجه، تبلیغات علیه حق محوری دین را به طور کامل رد می‌کند.
۵. تشریح ابعاد ترابط و تلازم حق و تکلیف در رابطه فرد با خود، فرد با دیگری، فرد با جامعه، مردم با دولت و حکومت و فرد با خدا گامی به جلو در تبیین گستردگی و جامع‌نگری تفکر دینی در حوزه حق و تکلیف است.
۶. حق در اسلام مفهوم اعمی است که پایه و اساس همه حقوق انسانی را در ارتباط دیگران و جامعه و دولت و حکومت و حوزه‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و... شامل می‌شود و تکلیف در دین به عنوان سکوی تکامل، تعالی و رسیدن انسان به مقامات عالی و مکلف شدن در حقیقت همان مشرف شدن به معنای باریابی به مقام خلیفه‌اللهی و کسب اجازت برای دریافت پیام الهی است که دنیای غرب و بشر غرق در مادیات، از آن غافل است.

منابع

- نهج البلاغه. (۱۳۹۵ ق) با شرح صبحی صالح، قم: مرکز البحوث الاسلامیه، ۱ جلد.
- آل بحر العلوم، سید محمد. (۱۴۰۳ ق) بلغة الفقیه، تحقیق: سید محمدتقی آل بحر العلوم، تهران: منشورات مکتبه الصادق، ۴ جلد.
- ابن عباد، اسماعیل. (۱۴۱۴ ق) المحيط فی اللغة، تحقیق محمدحسین آل یاسین، بیروت: عالم الکتب، ۱۱ جلد.
- ابن فارس، احمد بن زکریا. (۱۴۰۴ ق) معجم مقاییس اللغة، تحقیق و ضبط عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۶ جلد.

- ابن منظور، ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم. (۱۴۰۵ ق) *لسان العرب*، قم: ادب الحوزه، ۱۵ جلد.
- احمد پور، ایوب. (۱۳۸۷) «درآمدی بر مبنای حقوق شهروندی در اسلام»، *مجله پژوهش‌های اسلامی*، سال دوم، شماره سوم.
- امام خمینی، سید روح الله. (۱۳۲۷) *کشف اسرار*، تهران: انتشارات علمی اسلامیه، ۱ جلد.
- _____ . (۱۳۷۱) *شرح چهل حدیث*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱ جلد.
- _____ . (۱۳۷۷) *سور الصلاة (معراج السالکین و صلوة العارفين)*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(ه)، چاپ پنجم، ۱ جلد.
- _____ . (۱۳۸۱) *ولایت فقیه (حکومت اسلامی)*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(ه)، چاپ یازدهم، ۱ جلد.
- _____ . (۱۳۸۵) *صحیفه امام (دوره ۲۲ جلدی)*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(ه)، چاپ چهارم.
- _____ . (۱۳۹۲) *ترجمه تحریر الوسیله امام خمینی^(ه)*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(ه)، ۲ جلد.
- _____ . (۱۳۹۴) *آداب الصلاة*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(ه)، ۱ جلد.
- انیس، ابراهیم و عبدالحلیم منتصر. (۱۳۷۲) *المعجم الوسیط*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، الطبعة الرابعة، ۱ جلد.
- بابایی، علی و آقایی، بهمن. (۱۳۶۵) *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: نشر ویس، ۲ جلد.
- جاوید، محمدجواد. (۱۳۸۷) *نظریه نسبت در حقوق شهروندی؛ تحلیلی مبتنی بر اطلاق در حقوق طبیعی*، تهران: نشر گرایش، ۱ جلد.
- _____ و محمد علی انواری. (۱۳۸۹) «مفهوم‌شناسی حق و تکلیف انسانی در عصر قدیم و جدید غربی»، *فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی*، دوره چهارم، شماره ۲.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۸۶) *مبسوط در ترمینولوژی حقوق*، تهران: کتابخانه گنج دانش، چاپ سوم، ۱ جلد.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۸) *اسلام و محیط زیست*، قم: مرکز نشر اسراء، ۱ جلد.
- _____ . (۱۳۹۱) *مفاتیح الحیاة*، قم: مرکز نشر اسراء، چاپ چهارم، ۱ جلد.
- _____ . (۱۳۹۳) *فلسفه حقوق بشر*، قم: مرکز نشر اسراء، چاپ هفتم، ۱ جلد.
- _____ . (۱۳۸۵) *حق و تکلیف در اسلام*، قم: مرکز نشر اسراء، چاپ دوم، ۱ جلد.

- جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۳۹۹ ق) *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية*، بیروت: دارالعلم للملایین، الطبعة الثانية، ۱ جلد.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ ق) *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۳۰ جلد.
- حلّی، علی بن موسی بن طاووس. (۱۴۱۸ ق) *الاقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة فی السنة*، قم: دارالحجة للشقافة، ۳ جلد.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۰) *لغت نامه دهخدا*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۳۴ جلد.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد. (۱۳۶۲) *المفردات فی غریب القرآن*، تهران: مکتبه المرتضویه، چاپ دوم، ۱ جلد.
- رضا، احمد. (۱۳۷۷ ق) *معجم متن اللغة؛ موسوعة لغویة حديثة*، بیروت: دارمکتبه الحیاة، ۵ جلد.
- زبیدی، محمد مرتضی. (۱۳۰۶ ق) *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت: دارمکتبه الحیاة، ۲۰ جلد.
- شرتونی لبنانی، سعید الخوری. (۱۸۸۹) *اقرب الموارد فی فصیح العربی و الشوارد*، بیروت: مرسلی السیوسیة، ۵ جلد.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه. (۱۳۶۲) *الامالی*، با ترجمه آیت الله کمره‌ای، تهران: کتابخانه اسلامیة، چاپ چهارم، ۱ جلد.
- صابریان، علیرضا. (۱۳۸۷) «مشارکت سیاسی، حق یا تکلیف»، *فصلنامه فقه و مبانی حقوق*، سال چهارم، شماره ۱۱.
- طریحی، فخرالدین. (۱۳۷۵) *مجمع البحرين*، تهران: المکتبه المرتضویه، چاپ سوم، ۶ جلد.
- عبدالباقی، محمدفواد. (۱۳۶۴ ق) *المعجم المفهرس لآیات القرآن الکریم*، تهران: مؤسسه اسماعیلیان، ۱ جلد.
- عسکری، ابوهلال. (۱۴۱۲ ق) *معجم الفروق اللغویة*، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱ جلد.
- فراهیدی، ابو عبدالرحمن خلیل بن احمد. (۱۴۰۵ ق) *کتاب العین*، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم: دارالهجرة، ۹ جلد.
- فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب. (۱۴۱۲ ق) *القاموس المحيط*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۴ جلد.
- فیومی، احمد بن محمد بن علی مقری. (۲۰۰۱) *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير*، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون، ۱ جلد.
- قاری سید فاطمی، محمد. (۱۳۸۶) «چیستی و چرایی حقوق شهروندی»، *مجله حقوقی و قضایی دادگستری*، شماره ۵۸.

- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۰) *مبانی حقوق عمومی*، تهران: نشر میزان، ۱ جلد.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۹) *اصول کافی*، با ترجمه: جواد مصطفوی، تهران: کتابفروشی علمیه اسلامی، ۴ جلد.
- مرعشلی، ندیم و مرعشلی، اسامه. (۱۹۷۴) *الصالح فی اللغة و العلوم؛ تعجید صاحب العلامة الجوهری والمصطلحات العلمية و الفنية للمجامع و الجامعات العربية*، بیروت: دارالحضارة العربية، ۱ جلد.
- مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۷۷) *حقوق و سیاست در قرآن*، نگارش شهید محمد شهرابی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱ جلد.
- _____ . (الف) (۱۳۸۲) *نظریه حقوقی اسلام: حقوق متقابل مردم و حکومت*، نگارش محمدمهدی نادری و محمدمهدی کریمی نیا، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- _____ . (ب) (۱۳۸۲) *کاوش‌ها و چالش‌ها*، با نگارش محمدمهدی نادری و سید ابراهیم حسینی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ دوم.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۷) *مجموعه آثار* (مجلد شانزدهم)، قم: انتشارات صدرا، چاپ هشتم، ۲۹ جلد.
- _____ . (۱۳۸۵) *بیست گفتار*، تهران: انتشارات صدرا، چاپ بیست و پنجم، ۱ جلد.
- مظفری، محمدحسین. (۱۳۸۹) *منشور حقوق بشر اسلامی (چالش‌ها و راهکارها)*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۱ جلد.
- معین، محمد. (۱۳۸۶) *فرهنگ جیبی معین*، تهران: انتشارات زرین، چاپ دوم، ۱ جلد.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. (۱۳۶۷) *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۲۷ جلد.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود. (۱۴۲۶ق) *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (ع)*، قم: مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، ۱ جلد.
- Meyers, Diana. (1985) *Inalienable rights; A Defense*, new York: Columbia university press, 1Cover.
- Regan, tom. (1983) *The case for animal rights*, Berkeley, university of California press, 1Cover.